

شہید محمد علی ہمیشہ بہار



از بشارت علی
سامانہ جامع سردار لان و دو هزار تھمید استان بوئھر

| | |
|-------------|---------------|
| نام پدر | احمد |
| تاریخ تولد | ۱۳۴۲/۰۱/۰۱ |
| محل تولد | بوشهر - بوشهر |
| تاریخ شهادت | ۱۳۶۵/۱۰/۰۴ |
| محل شهادت | سلمچه |
| مسئولیت | رزمنده |
| نوع عضویت | بسیج |
| شغل | بیکار |
| تحصیلات | دیپلم |
| مدفن | بوشهر |

زندگینامه

شهید «محمد علی همیشه بهار» در سال ۱۳۴۹ در شیراز متولد شد. و پس از چند سال زندگی در آن شهر همراه خانواده به بوشهر آمد.

دوران ابتدای، راهنمایی و متوسطه را در بوشهر به پایان رساند و پس از گذراندن دوران سربازی، در قالب سپاهیان محمد (ص) به جبهه اعزام گردید. در عملیات کربلای چهار شرکت داشت و شجاعانه با دشمنان بعتی جنگید تا اینکه در سحرگاه ۴/۱۰/۶۵ در جزیره شلمچه به فیض شهادت نائل آمد.

خاطرات

خصوصیات اخلاقی شهید :

شهید همیشه بهار فرزند دوم خانواده بود. او همیشه اهل مسجد و دعا بود و کتابهای مذهبی مطالعه می کرد در دوران انقلاب در راهپیمایی ها شرکت داشت. دوستان او در مدرسه و همچنین اعضای خانواده همه از او راضی بودند. شهید در کنار درسش در کار ساختمانی به پدرش کمک می کرد حتی در ماه رمضان که روزه بود و هوا گرم بود در کنار پدرش کار می کرد.

شهید از زبان همزمش (حسن شمشیری)

آن روز من و شهید همیشه بهار همراه سایر رزمندگان در محل نماز جمعه جمع شده بودیم و آماده می شدیم تا در قالب سپاهیان محمد (ص) به جبهه اعزام شویم من به شهید همیشه بهار گفتم خدا حافظی کرده ای و او پاسخ داد بله ولی مادر و خواهرم هنگام خدا حافظی طوری گریه می کردند که انگار من دیگر به خانه بر نمی گردم و حتماً شهید می شوم در آن روز ما به طرف جبهه حرکت کردیم و مدتی در بندر امام مستقر بودیم. در این مدت رزمندگان برای خانواده خود نامه می نوشتند یک روز به شهید همیشه بهار گفتم: «تو هم برای مادر و خواهرات نامه بنویس تا از نگرانی آنها کمتر شود و از حال شما با خبر باشند و فکر نکنند هر کس به جبهه رفت حتماً شهید می شود» او پاسخ داد: «نه من نامه نمی نویسم تا آماده باشند و به همین فکر باشند که من بر نمی گردم زیرا من شهید خواهم شد.»

سر انجام شب موعود فرا رسید ۳/۱۰/۶۵ عملیات کربلای چهار آغاز شد من و شهید همیشه بهار همراه سایر رزمندگان سوار بر قایق شدیم از جزیره مینو به سمت دشمن حرکت کردیم. بعد از مدتی پیشروی به جزیره قطعه رسیدیم.

وقتی در آنجا پیاده شدیم. متوجه شدیم که عراق از عملیات آن شب خبر دار شده است زیرا آنها با تمام امکانات کاملاً آماده بودند و آسمان و زمین را با نور مثل روز روشن کرده بودند و با انواع و اقسام اسلحه و خمپاره و نارنجک به طرف ما تیر اندازی می کردند. به همین خاطر تعداد زیادی از رزمندگان در آنجا به شهادت رسیدند و تعدادی هم مجروح شدند.

به هر شکلی بود من و شهید همیشه بهار پیشروی کردیم و تا زیر سنگر عراقی ها رسیدیم و تصمیم گرفتیم با پرتاب نارنجک آتش آنان را خاموش کنیم. ولی از اطراف به ما تیر اندازی می شد و مرتب به طرف ما نارنجک پرتاب می کردند.

تصمیم گرفتیم کمی صبر کنیم تا فرصت مناسب تری به دست آوریم ولی هر لحظه وضعیت بدتر می شد تا اینکه ساعت ۵ صبح بود که شهید همیشه بهار از ناحیه گردن مورد اصابت ترکش نارنجک قرار گرفت و مجروح شد و دو تیر گرینف هم به من اصابت نمود و کنار هم افتادیم. در آن لحظه حس کردم که شهید همیشه بهار قطع نخاع شد. رو به من کرد و گفت ما خیلی وقت است که تیر خورده ایم پس چرا شهید نمی شویم گفتم صبر کن ما با هم به خانه بر می گردیم و او گفت نه من دیگر بر نمی گردم و تو سلام مرا به خانواده ام برسان و شروع کرد به شهادتین گفتن و بعد از شهادتش چشمانش را روی هم گذاشت و به شهادت رسید.

شهید همیشه بهار به نظام و امام علاقه بسیار داشت. یک روز به من گفت: فلانی امام علاوه بر مقام معنوی و ایمانی که دارد از نظر چهره و سیما هم دارای جذابیت و ابهت خاصی است.



سازمان جامع اسناد و کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران